

مقاله پژوهشی - فصلنامه علمی رهیافت

سال هفدهم، شماره ۶۲، بهار ۱۴۰۲
صفحه ۱۸۹ تا ۲۰۶

سیاست فشار حداکثری آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران و تأثیر آن بر موازنه قدرت در خاورمیانه

جمشید خلقی / دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز،
ایران J.kholghi400@gmail.com

عبدالمیر جرفی / استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران
(د. سنندج مستدا)، amiriorfi@gmail.com

غفار زارععی / استادیار گروه علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، ایران
ghafarzarei@yahoo.com

چکیده

پس از خروج ایالات متحده از توافق هسته‌ای قدرت‌های جهانی با ایران موسوم به برجام، آمریکایی‌ها به همراه همپیمانان منطقه‌ای خود کارزاری را علیه ج.ا. ایران شروع نمودند که به کارزار «فشار حداکثری» موسوم گشت. رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده که از دوران مبارزات انتخاباتی خود مخالف برجام بود آنرا یک توافق بد برای این کشور می‌دانست. سرانجام با صدور فرمانی حکم به خروج از این توافق داد. هدف اصلی پژوهش حاضر پاسخ به این پرسش اصلی است که هدف از سیاست فشار حداکثری ایالات متحده علیه ایران چه بوده است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که پس از کنار نهادن استراتژی هژمونی لیبرال در دوران ریاست جمهوری اوباما و روی آوردن به استراتژی موازنه‌سازی کرانه‌ای، سیاست خاورمیانه‌ای این کشور به پیروی از استراتژی کلان آن در صدد جلوگیری از پیدایش یک قدرت هژمون منطقه‌ای بوده است. برخلاف دوره اوباما که سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده مبتنی بر احاله مسئولیت به همپیمانان منطقه‌ای این کشور بود در دوره ترامپ آمریکا برای برقراری موازنه قدرت در خاورمیانه مستقیماً از طریق کارزار فشار حداکثری وارد عمل شد. سیاست فشار حداکثری در واقع استراتژی موازنه‌سازی این کشور در برابر ج.ا. ایران بوده است. اقدامات ایالات متحده عبارت بودند از تحریم، همکاری نظامی با همپیمانان و ائتلاف‌سازی تا از یکسو با تضعیف ایران و از سوی دیگر با تقویت متحدان خود به اعاده موازنه قدرت در خاورمیانه بپردازد. پژوهش حاضر کیفی از نوع تبیین علی و جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات به روش کتابخانه‌ای انجام شده است.

کلیدواژه: خاورمیانه، موازنه قدرت، سیاست فشار حداکثری، ایالات متحده آمریکا، ایران.

تاریخ تأیید ۱۴۰۱/۱۲/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۷

مقدمه

در هشتم ماه مه ۲۰۱۸ دونالد ترامپ رئیس جمهور وقت ایالات متحده با صدور فرمانی کوشش را از توافق هسته‌ای موسوم به برجام خارج ساخت. متعاقب آن مایک پمپئو وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده نیز با حضور در اندیشکده میراث با اعلام دوازده شرط شامل توقف کامل غنی‌سازی اورانیوم و توقف برنامه موشکی گفت ایالات متحده در صورت پذیرش این دوازده شرط از سوی ایران حاضر به مذاکره با این کشور جهت نیل به یک توافق جدید می‌باشد. آمریکایی‌ها با خروج از برجام کارزاری را شروع کردند که به کارزار فشار حداکثری موسوم شد. سیاست فشار حداکثری سیاستی چند وجهی بوده است که طیفی از اقدامات علیه ایران را دربرمی‌گرفت. اقداماتی نظیر تحریم‌های اقتصادی، همکاری نظامی با رقبای منطقه‌ای ایران و ائتلاف‌سازی علیه ایران. در این دوره ایران تحت شدیدترین فشارهای اقتصادی قرار گرفت. برخی از ناظران این تحولات، هدف کارزار فشار حداکثری را تغییر رژیم در ایران می‌دانستند از آن سو دسته دیگری از ناظران هدف اصلی این کارزار را مهار ایران و تغییر رفتار آن تلقی می‌نمودند. در طی دوره ریاست جمهوری ترامپ خاورمیانه شرایط حساسی را تجربه کرده است. در این دوره خطر وقوع جنگ بیش از هر وقتی احساس می‌شد. در این دوره ایالات متحده اقدامات تحریک آمیز زیادی علیه ایران انجام دادند که با خویشتنداری و صبر استراتژیک ایران رو به رو شد. ترامپ و تیم سیاست خارجی وی تلاش‌های دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی زیادی علیه ایران انجام دادند. آنها برای عملیاتی‌سازی کارزار فشار حداکثری طیف گسترده‌ای از اقدامات را علیه ایران به اجرا گذاشتند.

بر این اساس، در پژوهش پیش رو در پی پاسخ به این سوال اصلی هستیم که هدف از تدوین و اجرای سیاست فشار حداکثری علیه ج.ا. ایران چه بوده است؟ برای پاسخ دقیق به این سوال می‌بایست دو سوال دیگر را مطرح نمود و بدانها پاسخ داد. این دو سوال که ارتباط منطقی و معناداری با سوال اصلی پژوهش دارند عبارتند از اینکه ایالات متحده در دوران پس از جنگ سرد چه استراتژیهای کلانی را در پیش گرفته است؟ این استراتژیها چه اهدافی را دنبال می‌نمودند؟ و سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده متأثر از استراتژی کلان آن چه اهدافی را پی‌گیری کرده است؟ برای پاسخ به این سوال پس از طرح چارچوب نظری ابتدا به ارائه توضیحاتی درباره استراتژی کلان ایالات متحده پس از جنگ سرد پرداخته و سپس به توضیح سیاست خاورمیانه‌ای این کشور متأثر از استراتژی

کلان آن می‌پردازیم. پس از آن ماهیت و مولفه‌های اصلی سیاست فشار حداکثری بر اساس اهداف دنبال شده و اقدامات انجام شده بررسی و تبیین خواهد شد.

۱) چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری پژوهش برگرفته از نظریه رئالیسم تهاجمی جان مرشایمر است. در تعریفی کلی راجع به موازنه قدرت می‌توان گفت هدف موازنه قدرت جلوگیری از قدرت‌یابی بیش از اندازه یک کشور یا ائتلاف و اتحادی از کشورها است تا مانع از ایجاد یک هژمونی در نظام بین‌الملل شود و مانع از این شود که این هژمونی هنجارها و قواعد رفتاری را تعیین کند. به نوشته گریفیتس و اوکلاگان: «کشورهای دوران‌دیش که در یک موازنه قدرت در موقعیت ضعیفی قرار دارند دست به ایجاد اتحادیه‌ای علیه کشوری که بالقوه یک قدرت هژمونیک است خواهند زد» (گریفیتس و اوکلاگان ۱۳۸۸: ۳۴).

مرشایمر معتقد است رفتار دولتها بر پایه پی‌بیشینه‌سازی قدرت است، اما ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل را موجد این رفتار می‌داند. به نوشته لیتل: «وی (مرشایمر) ویژگی ساختار آنارشیک را ناامنی مزمن و ترس می‌داند. در چنین نظامی عقلانیت موجود ضرورت تمنای سیری ناپذیر قدرت است» (لیتل، ۱۳۸۹: ۲۹). مرشایمر مانند والتز برای ساختار در مقابل کارگزار تقدم هستی‌شناختی قائل بوده، اما در توضیح رفتار موازنه‌ساز در نظام بین‌الملل با والتز اختلاف عقیده دارد. به نوشته لیتل: از نظر والتز امنیت‌باور تغییر در توزیع قدرت منجر به تغییر در توزیع امنیت و احساس ناامنی دولتها می‌شوند و پاسخ دولتها افزایش قدرت و ارتقای موقعیت امنیتی خود به عنوان رفتار موازنه‌ای خواهد بود که منجر به اعاده توازن و اعاده ساختار توزیع قدرت می‌شود اما مرشایمر اقتضای آنارشی به عنوان ساختار نظام را پیشینه‌سازی قدرت از سوی دولتها می‌داند و توزیع قدرت را صاحب تاثیر چندانی بر رفتار دولتها نمی‌داند (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۰-۲۹).

نظریه مرشایمر با وجود نزدیکی مفروضات هستی‌شناختی به نظریه والتز دارای تفاوت‌هایی با آن نیز هست. آنچه بین نظریه مرشایمر با نظریه والتز تمایز ایجاد می‌کند ارتباطی است که مرشایمر بین جغرافیا با ساختار نظام بین‌الملل برقرار می‌سازد که دقت توضیحی نظریه مرشایمر را بالاتر می‌برد. از طریق ایجاد تلاقی میان جغرافیا و ساختار سیاسی نظام بین‌الملل مرشایمر می‌تواند بیش از والتز در مورد جهت‌گیری سیاسی قدرت‌های بزرگ سخن بگوید و بویژه می‌تواند نشان دهد که چرا جهت‌گیری‌های سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ در هنگام مواجهه با تغییر در موازنه قدرت از یکدیگر دور می‌شود. مرشایمر نیز مانند والتز عقیده دارد که ساختار نظام بین‌الملل برای نظارت

مداوم بر موازنه قدرت نیازمند قدرت‌های بزرگ است، اما او با در نظر گرفتن عامل جغرافیا می‌تواند به طور دقیق‌تر مشخص سازد که قدرت‌های بزرگ چگونه به تغییرات موازنه قدرت پاسخ خواهند داد (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۶۰).

این ارتباط بین جغرافیا و ساختار نظام بین‌الملل بر توضیح مرشایمر در مورد موازنه قدرت تاثیرگذار است. مرشایمر با در نظر گرفتن عوامل جغرافیایی بین دو گونه قدرت یعنی دریایی و خشکی تفاوت قائل می‌شود. وی از قدرت‌های جزیره‌ای مانند بریتانیا و ایالات متحده به عنوان قدرت‌های موازنه‌گر نام می‌برد. برای مثال در سراسر قرن نوزدهم بریتانیا نقش موازنه‌گر را در نظام موازنه قدرت اروپایی برعهده داشت. مرشایمر در کتاب تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ می‌نویسد: «هر قدرت بزرگی تمایل دارد تا جهان را زیر سلطه خویش درآورد اما هیچ قدرتی چه تحقیقا و چه تقریبا از چنان نیروی نظامی و توانایی برخوردار نیست که بتواند هژمون جهانی شود بنابراین هدف غایی هر قدرت بزرگی رسیدن به هژمونی منطقه‌ای و ایجاد مانع در برابر اوج‌گیری رقبای همتراز در مناطق دور دست جهان می‌باشد. اصولا دولتی که بتواند موقعیت هژمون منطقه‌ای را به دست آورد به عنوان توازن بخش دور از کرانه در سرزمینهای دیگر عمل خواهند کرد. مع هذا هژمونهای در دور دست همواره ترجیح می‌دهند بگذارند قدرت‌های بزرگ محلی به مهار کشورخواهان هژمونی پردازند در حالی که خود آنها از موضع بی‌طرفی جریان را می‌نگرند. گاهی نیز این شیوه جواب‌گو نیست و هژمون خود ناگزیر می‌شود پا پیش گذاشته و در قبال قدرت نوظهور توازن ایجاد کند» (مرشایمر، ۱۳۹۳: ۲۶۰). مرشایمر استراتژی قدرت بزرگ جزیره‌ای را موازنه کرانه‌ای معرفی می‌کند این استراتژی منحصر به ایالات متحده نیست و می‌توان آنرا به ایده آشنای موازنه‌کننده در نظام کشورهای اروپایی ارتباط داد (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۵۹).

کالین المن در توضیح دسته‌بندی قدرت‌ها در نظریه مرشایمر می‌گوید: «گذشته از تغییر کانون توجه مرشایمر به سطح منطقه‌ای به میان آمدن قدرت متوقف‌کننده دریاها هم باعث می‌شود وی درباره رفتار دولتها بسته به اینکه کجا قرار داشته باشند پیش‌بینیهای متفاوتی کند. گرچه این نظریه به طور کلی در مورد قدرت‌های بزرگ به کار بسته می‌شود ولی مرشایمر بین انواع مختلف آنها فرق می‌گذارد: قدرت‌های بزرگ قاره‌ای و جزیره‌ای، و قدرت‌های هژمون منطقه‌ای. قدرت بزرگ قاره‌ای جویای کسب هژمونی منطقه‌ای خواهد بود ولی وقتی ناتوان از کسب این برتری باشد چنین دولتی باز هم قدرت نسبی خودش را تا حد ممکن بیشینه خواهد ساخت. دولت جزیره‌ای یگانه قدرت بزرگ در پهنه وسیعی از

زمین که آب از همه طرف آنرا احاطه کرده است. دربرابر دولتهایی که قدرتشان رو به افزایش است دست به برقراری توازن خواهد زد نه اینکه خودش بکوشد تبدیل به یک قدرت هژمون منطقه‌ای شود بر این اساس دولتهایی چون بریتانیا نقش قدرت‌های توازن‌بخش کناره‌ای را بازی می‌کنند تنها زمانی دست به مداخله می‌زنند که قدرت قاره‌ای نزدیک به کسب برتری باشد. سومین نوع قدرت بزرگ در نظریه مرشایمر یک قدرت هژمون منطقه‌ای مانند ایالات متحده است. قدرت هژمون منطقه‌ای دولتی طرفدار وضع موجود است که درصدد دفاع از توزیع مطلوب فعلی تواناییها خواهد بود» (گریفیتس، ۱۳۹۱: ۶۲-۶۳).

مرشایمر نظام بین‌الملل را به لحاظ جغرافیایی به دو بخش تقسیم کرده یک بخش اوراسیا و بخش دیگر قاره آمریکا. وی معتقد است آمریکا در قرن نوزدهم به عنوان یک قدرت هژمون منطقه‌ای ظهور کرد که سپس در قرن بیستم در اوراسیا به مثابه یک قدرت موازنه‌ساز عمل کرد. مرشایمر معتقد است تبدیل ایالات متحده به یک قدرت بزرگ مرهون شرایطی است که در زمان کنونی امکان وقوع آن نیست. به باور وی فقدان یک قدرت موازنه‌ساز در برابر ایالات متحده سبب شد تا این کشور به قدرت هژمون قاره آمریکا تبدیل شود. شرایطی که به گفته مرشایمر دیگر امکان بازتولید را ندارد. مرشایمر می‌گوید: «سیاست خارجی ایالات متحده در قرن نوزدهم یک هدف عمده را سرلوحه خود قرار داده بود به دست آوردن هژمونی در نیمکره غربی. کاری که به درستی از منطق رئالیسم تهاجمی الهام می‌گرفت و شامل ساختن کشوری قدرتمند بود که بتواند بر دیگر دولتهای مستقل در شمال و جنوب قاره آمریکا تسلط یابد و همچنین مانع نمایش قدرت نظامی قدرت‌های بزرگ اروپایی از آن سوی اقیانوس اطلس به این طرف آن شود. تلاش ایالات متحده برای هژمون شدن موفقیت‌آمیز بود. در حقیقت ایالات متحده تنها دولتی هست که در دوران مدرن به هژمون منطقه تبدیل شده است» (مرشایمر، ۱۳۹۳: ۲۵۹).

۲- استراتژی کلان و سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده در دوران

توامپ

پایان جنگ سرد و موفقیت‌های اقتصادی آمریکا در دهه ۱۹۹۰، تصمیم‌گیرندگان آمریکایی را به این باور رساند که دیگر کشورها باید به سمت الگوی حکومت‌داری دموکراتیک آمریکایی، بازارهای آزاد، حاکمیت قانون و سایر اصول لیبرالیسم حرکت کنند؛ بنابراین در این دوره هم جمهوری خواهان و هم دموکرات‌ها به دنبال تحقق استراتژی کلان جدید آمریکا یعنی هژمونی لیبرال برآمدند. به عقیده آمریکایی‌ها، در

دوران پسا جنگ سرد، آمریکا برای حفاظت از قلمرو خود و حفظ موازنه قوا در چند منطقه کلیدی، دیگر نباید به مانند دوران جنگ سرد از قدرت خود به صورت بلندمدت استفاده کند، بلکه اکنون آمریکا باید از موقعیت منحصربه فرد خود برای گسترش نظم جهانی لیبرال به هر گوشه ای از جهان، به صورت مسالمت آمیز یا در صورت نیاز با کاربرد زور، استفاده نماید (Walt, 2018: 11-12). بدین ترتیب استراتژی کلان آمریکا پس از جنگ سرد بر مولفه های چون حفظ جایگاه برتر آمریکا، تقویت و گسترش نظم لیبرال و سرکوب هر گونه خطری که تهدیدی برای بر هم زدن محیط بین الملل به شمار آید، متمرکز شد (Brands, 2017: 135).

با اتمام جنگ سرد، اصول سه گانه آمریکا در منطقه خاورمیانه در شکل جدید بازتعریف گردید (مقابله با تهدید دشمنان، حمایت از متحدان و تامین امنیت انرژی) و علاوه بر آنها حفظ و تثبیت هژمونی لیبرال آمریکا در این منطقه با تأکید بر مداخله مستقیم نیز به آنها افزوده شد. در حالی که راهبرد موازنه فراساحلی بر حفظ موازنه قدرت در مناطق اصلی تأکید داشت، راهبرد هژمونی لیبرال به عنوان یک راهبرد کلان تجدیدنظر طلب، بر تعهد آمریکا برای ترویج دموکراسی در همه جا و دفاع از حقوق بشر زمانی که مورد تهدید قرار گرفته است، تأکید می نمود (Mearsheimer and Walt, 2016: 71). در آغاز عصر تک قطبی شدن روابط بین الملل، سلطه مادی آمریکا و نبود قدرت خارجی رقیب، فضای مانور زیادی را برای دولت بیل کلینتون فراهم کرده بود. در نتیجه بیل کلینتون نخستین رئیس جمهوری بود که مولفه های راهبرد هژمونی لیبرال را در اسناد راهبرد ملی آمریکا منعکس و آنها را از آغاز تا پایان دوران مدیریتش بر کاخ سفید دنبال نمود. در این راستا، کلینتون در هفت سند راهبرد امنیت ملی خود، ضمن اشاره مختصر به ظرفیت متحدان منطقه ای آمریکا برای حفظ منافع این کشور در مناطق مختلف، با تأکید بر مؤلفه هایی از قبیل ترویج دموکراسی، اقتصاد بازار آزاد و احترام به حقوق بنیادین بشر، شاخصه های راهبرد کلان این کشور پس از جنگ سرد، موسوم به «راهبرد هژمونی لیبرال» را نیز تبیین نمود. امضای ۳۰۰ توافق نامه تجارت دوجانبه، استقرار ۲۰۰ هزار نظامی در اروپا و شمال شرق آسیا، تقویت حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس برای اطمینان از موازنه مطلوب قدرت و ثبات بازار نفت و تکیه بیشتر بر استفاده از نیروی نظامی بیش از هر رئیس جمهوری در آمریکا پس از «ترومن»، همگی در راستای پیاده سازی راهبرد مذکور در زمان کلینتون نمود پیدا کرد (Porter, 2018: 21).

بلندپروازی‌های غیرضروری راهبرد هژمونی لیبرال در زمینه ترویج دموکراسی و الزامات نظامی ناشی از آن، در کنار لزوم تحمیل اراده آمریکا بر سایر افراد و دولت‌ها برای تحقق این راهبرد، نه تنها به تحقق اهداف پسا جنگ سردی آمریکا منجر نشد، بلکه افزایش هزینه‌های مادی و معنوی آمریکا را نیز به دنبال داشت. از یکسو تعریف وسیع از تروریسم در دوران بوش سبب شد که آمریکا وارد درگیری با گروه‌های تروریستی و برخی دولت‌های حامی تروریسم به‌زعم آمریکا شود که در حالت طبیعی تمایلی به درگیری با آمریکا و حمله به این کشور نداشتند و از سوی دیگر موجب شد که آمریکا از دشمنان اصلی‌اش در سطح کلان غافل بماند. بر این اساس دولت‌مردان آمریکایی پس از بوش به این درک رسیدند که آن‌ها از این پس باید، حوزه تمرکز خود را به گروه‌های تروریستی معطوف نمایند که منافع این کشور را مورد تهدید قرار می‌دهند و به‌جای وارد شدن در یک جنگ گسترده به‌طور ویژه باید بر اقداماتی از قبیل فعالیت‌های اطلاعاتی، کار پلیسی، عملیات مخفیانه و همکاری با متحدان منطقه‌ای برای خنثی‌سازی تهدیدات تروریستی متمرکز شوند (Mearsheimer, 2011: 23).

تغییر موازنه قدرت منطقه‌ای به ضرر آمریکا در نتیجه مداخله مستقیم در افغانستان و عراق، ظهور گروه تروریستی داعش در عراق و سوریه، تداوم نقش آفرینی سایر گروه‌های تروریستی از قبیل القاعده و طالبان و همچنین آغاز تحولات شبه انقلابی در کشورهای عربی سبب شد که باراک اوباما «راهبرد رهبری از خفا را اتخاذ نماید که بسیار به راهبرد موازنه کرانه‌ای شبیه بود؛ از این‌رو این ایده مطرح شد که کاهش مداخله گسترده مستقیم نظامی و سیاسی در منطقه خاورمیانه، یک منفعت حیاتی برای امنیت ملی آمریکا تلقی می‌شود. این مسئله نه تنها به معنای کاهش حضور مستقیم آمریکا در منطقه، بلکه به معنای متوقف کردن پشتیبانی و به چالش کشیدن متحدان آمریکا برای پذیرش مسئولیت بیشتر در قبال امنیت خود بود (عباسی و طاهری، ۱۳۹۸: ۸).

پس از روی کار آمدن ترامپ، پیگیری راهبرد موازنه کرانه‌ای در خاورمیانه از سوی آمریکا، با شدت بیشتری نسبت به دوره اوباما دنبال شده است. اقدام برای خروج نظامیان آمریکایی از سوریه، کاستن از تعداد نیروهای نظامی به‌ویژه در منطقه غرب آسیا، مذاکره با طالبان در افغانستان و تأکید بر نقش فراگیر متحدان منطقه‌ای در تأمین امنیت خود، نشان‌دهنده آن است که ترامپ به‌مانند اوباما بر برون‌سپاری مسئولیت تأمین امنیت منطقه تأکید دارد؛ به عبارت دیگر ترامپ و اوباما با وجود پیگیری تاکتیک‌های متفاوت، هر دو به دنبال پیگیری تصویر بزرگ‌تری از راهبرد کلان آمریکا هستند. ترامپ نیز مانند اوباما

تلاش می‌کند تا برخی تعهدات مضاعف که به دنبال اتخاذ راهبرد هژمونی لیبرال پس از جنگ سرد بر آمریکا تحمیل شده است را از طریق پیگیری راهبرد موازنه کرانه ای تعدیل نماید (عباسی و طاهری، ۱۳۹۸: ۹). این نشان دهنده انحراف بزرگ از سیاست خارجی پیشینیان او بود. با این حال، منتقدان این سوال را مطرح کردند که آیا ترامپ می‌تواند استراتژی بزرگی برای اجرای سیاست خارجی رتوریک خود داشته باشد و در عوض او را به خیال پردازی «تخریب همه چیز» متهم کردند. او تهدید کرد که ناتو را ترک خواهد کرد، ایالات متحده را از شراکت ترانس پاسیفیک خارج کرد، از توافقنامه آب و هوایی پاریس در سال ۲۰۱۶ خارج شد، کانادا و مکزیک را مجبور به مذاکره مجدد درباره نفتا کرد و جنگ تجاری علیه چین به راه انداخته است (Dombrowsky and Reich, 2017: 1013-1037).

درک ترامپ از برجام به مثابه توافق گسترده‌تری بود که مسائل منطقه‌ای و موشکی را نیز در گرفت. این در حالی است که از منظر ایران برجام توافقی صرفاً مربوط به موضوع هسته‌ای و لغو رژیم تحریم‌های مرتبط با آن است و اساساً ارتباطی به سایر مسائل ندارد. همین رویکرد متفاوت ترامپ نسبت به برجام نهایتاً مستمسکی برای خروج ایالات متحده از برجام شد. در این راستا از منظر ترامپ مقابله با قدرت و نفوذ منطقه‌ای ایران که بعد از برجام نه تنها محدود نشده بود بلکه به واسطه گشایشهای حاصل از آن گسترش نیز یافته بود ضرورت داشت (قیصری و باقری، ۱۴۰۰: ۷۴). برای مثال برجام نمی‌توانست به مهار برنامه موشکی ایران منجر شود. ایران از طریق برنامه موشکی توانسته در برابر تهدیدات نظامی که از سوی دولتها متوجه ایران می‌شود به بازدارندگی دست پیدا کند. اقتدار نظامی کشورها در سایه قدرت نظامی آن‌ها ایجاد میگردد و قدرت نظامی به عنوان ملموس‌ترین شکل قدرت ملی، جایگاه مهمی در پیشبرد اهداف و تأمین منافع ملی کشورها دارد. این توان دفاعی بازدارنده علی‌الخصوص در بحث موشکی، یکی از چالش‌های بزرگ دولت آمریکا بوده و این کشور از منظر راهبردی، آن را تهدیدی جدی پیش روی اهداف و منافع خود می‌داند. از منظر دولت آمریکا برجام نه تنها نتوانسته است توانمندیهای موشکی ایران را محدود نماید بلکه در دوران پس از برجام این توان موشکی افزایش نیز یافته است (افتخاری و خیراتی، ۱۳۹۸: ۱۳۶). از نظر جمعیتی و نظامی، ایران با سیستم‌های موشکی پیشرفته، نیروهای دفاعی بسیار آموزش دیده و با انگیزه و جنگجویان متحد از یمن گرفته تا عراق، سوریه و لبنان، به طور قابل‌تصوریتی چندین برابر قدرتمندتر از عراق در سال ۲۰۰۳ است. این خطر واقعی وجود دارد که جنگ

احتمالی با ایران، کل خاورمیانه، از جمله موجودیت اسرائیل و کشورهای خلیج فارس، عربستان سعودی و امارات را مورد تهدید جدی قرار دهد و زمانی که رقبای همتای او چین و روسیه به معنای واقعی کلمه با هژمونی جهانی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم مخالفت می کنند، ایالات متحده به سختی می تواند جنگ دیگری را برای تضعیف خود از نظر اقتصادی و نظامی تحمل کند (Nuruzzman, 2020, B: 56-61)

بنابراین ترامپ در صدد بود تا با خروج از برجام و اعمال فشارهای حداکثری بر ایران موفق به موازنه‌سازی و مهار ایران شود. از این رو کارزار فشار حداکثری به مثابه استراتژی موازنه‌ساز کرانه‌ای در برابر ایران در پیش گرفته شد. در بیان مصادیق این راهبرد بویژه پس از خروج آمریکا از برجام می توان به اعمال تحریم‌های پیشین و جدید، تمرکز بر تحریم نفت، پیگیری تمدید محدودیت‌های تسلیحاتی، تعامل آشکار با مخالفان و کشاندن و تشدید تقابل به دریا و حوزه سایبری اشاره کرد (علیخانی، ۱۳۹۹: ۶۴). براندازی جمهوری اسلامی یا تغییر رژیم سیاسی حاکم بر ایران کافی نیست و هدف اصلی، فروپاشی جمهوری اسلامی ایران است. تفاوت تغییر رژیم و براندازی نظام سیاسی با فروپاشی کشور آن است که در فروپاشی ممکن است سیستم سیاسی به طور ظاهری حفظ شود، اما کشور در همه ابعاد به ویژه ابعاد اقتصادی، اجتماعی و حتی سرزمینی ورشکسته می شود؛ به گونه ای که دیگر امکان بازیگری و قدرت نمایی فراملی را تا مدت ها از دست می دهد و نمی تواند الهام بخش و الگوی دیگر گروه‌ها یا کشورها بوده و از هم پیمانان خود پشتیبانی کند (شاپوری و پورسعید، ۱۳۹۷: ۵۹).

۳) اقدامات موازنه‌ساز ایالات متحده در برابر جمهوری اسلامی ایران

۱-۳- اقدامات اقتصادی

یکی از ارکان سیاست فشار حداکثری تضعیف کشور از طریق وضع تحریم‌های اقتصادی بود. هدف تحریم‌های وضع شده علیه ایران کاهش قدرت اقتصادی کشور و به دنبالش قدرت بازیگری آن بوده است. تحریم فعالیتی است که به وسیله یک یا چند بازیگر بین المللی، علیه یک یا چند کشور دیگر به منظور مجازات این کشورها، با اهداف محروم ساختن آنها از انجام برخی مبادلات یا وادار ساختن آنها به پذیرش هنجارهایی معین و مهم از دید مجریان تحریم اعمال میشود. در واقع تحریم به مجموعه اقداماتی اطلاق میشود که از سوی قدرت‌های دنیا در جهت وادار کردن یک کشور به انجام یا عدم انجام عملی به کار گرفته شده است (مصلی نژاد، ۱۳۹۴، الف: ۶). به طور کلی تحریم در زمره سازوکارهای نسل ششم جنگ‌های راهبردی قرار داشته و به

موازات ابزارهای دیگری از جمله کسب اطلاعات، کنترل اطلاعات و اطلاعات راهبردی منجر به کاهش توان تحرک بازیگران رقیب می‌گردد (Hymans, 2012: 17). جایگاه‌یابی ایران در نظام جهانی تابعی از موقعیتهای ژئوپلیتیکی و اقتصاد سیاسی نفت است (مصلی نژاد، ۱۳۹۴، ب: ۱۸۳). بعد از خروج ایالات متحده از برجام این کشور در صدد است تا با همراهی تعداد قابل توجهی از بازیگران عرصه الملل و شرکای تجاری ایران منافع اقتصادی این کشور را تهدید و در واقع ایران را درگیر نوعی تکرار و توالی از بازی تحریم کند که به موجب آن کشور هدف یا تسلیم می‌شود و در رفتار خود ایجاد تغییر و یا در برابر خواست کشور تحریم کننده مقاومت می‌کند و این چرخه تا زمانی که یکی از طرفین به پایان بخشی به بازی نگیرد ادامه می‌یابد (رحمتی پور، ۱۳۹۹: ۲). بررسی روندهای تحریم و پیامدهای آن در حوزه سیاسی را باید بر اساس آثار تحریم در روابط سیاسی ایران با سایر کشورها مورد بررسی قرار داد. در شرایط موجود تحریم به عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار بر کاهش روابط اقتصادی و راهبردی ایران با بسیاری از کشورهای منطقه و بازیگران نظام بین الملل محسوب میشود (مصلی نژاد، ۱۳۹۴، الف: ۳). هرگونه فشار اقتصادی و راهبردی علیه ایران را می‌توان به عنوان نمادی از تهدیدات امنیتی برای کاهش قدرت مقاومت ایران در روند مذاکرات هسته‌ای دانست (مصلی نژاد، ۱۳۹۴، الف: ۲).

نگاهی عمیق به کمپین فشار حداکثری تایید می‌کند که دولت ترامپ به طور جدی روی مولفه اقتصادی خود یعنی تحریم‌های سختگیرانه برای تحقق اهداف ضدایرانی خود سرمایه‌گذاری کرده است. به عبارت واضح‌تر، کمپین به دنبال فقیرتر کردن ایران، وادار کردن شهروندان به تحمل رنج‌های بی‌پایان و در نتیجه تحریک شورشهای داخلی برای سرنگونی نظام اسلامی در تهران بوده است. انتظار این است که فروپاشی اقتصاد ایران و تظاهرات گسترده ضد دولتی، مطمئناً دولت ایران را به پای میز مذاکره برای دستیابی به یک توافق هسته‌ای جدید بازگرداند و ایالات متحده دست بالا را برای دیکته کردن شرایط و ضوابط این توافق به دست آورد (Nuruzman, 2020, A: 7). بدیهی است که تحریمها اثرات گزنده‌ای بر ایران دارد. لغو توافق هسته‌ای با موفقیت دسترسی ایران به بازارهای جهانی، سرمایه‌گذاری‌های خارجی و فناوریهای جدید را از بین برده است. دسترسی تهران در حال حاضر به مبادلات مالی جهانی قطع شده است (Nuruzman, 2020, A: 7). یکی از پیامدهای مهم خروج آمریکا از برجام، اثر آن بر اقتصاد کشور بوده است اقتصاد ایران دچار تحولات شدیدی شده است که این مسأله به وضوح در 1397 در بازارهای مالی و

در سالهای بعد نیز در بازار بورس مشاهده شد با شدت بیشتری ادامه یافت، به طوری که باعث سقوط بی سابقه ریال در برابر ارزهای جهانی گردید. این وضعیت، دو دلیل عمده داشت: یکی اینکه آمریکا دسترسی ایران را به مبادلات مالی از طریق تهدید بانکهای جهان به مجازات، بشدت کاهش داده بود و دوم، موجب کاهش شدید صادرات نفت ایران شد (دهشیری و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۶۸).

با این حال، کشورهای عضو اتحادیه اروپا، بویژه فرانسه، آلمان و بریتانیا که منافع انرژی قوی در ایران دارند، از برجام دفاع کرده و متعهد شده‌اند که ارتباطات تجاری خود را با ایران حفظ کنند و شرکت‌های تجاری خود را تشویق کنند که تهدیدات آمریکا مبنی بر تحریم‌های ثانویه را نادیده بگیرند، بنابراین، در نهایت تحت فشارهای آمریکا این تلاش‌ها به جایی نرسید (Simon, 2018: 16). آنچه در مورد تحریم‌های ترامپ جدید است، استفاده از سلاح جدیدی به نام تحریم‌های ثانویه است. سلاح تحریم‌های ثانویه به دولت ترامپ اجازه می‌دهد تا با تهدیدات احتمالی عدم دسترسی به بازارهای مالی ایالات متحده شرکت‌های تجاری خارجی و شرکتهای صنعتی را تهدید کند که روابط تجاری با ایران را قطع کنند. اساساً، کسب و کارهای خارجی مجبورند ایران یا آمریکا را برای مقاصد تجاری و مبادلات مالی، انتخاب کنند (Keroing, 2018: 100).

۲-۳- اقدامات نظامی

علاوه بر بهره‌گیری از فشارهای اقتصادی و سیاسی در چارچوب استراتژی فشار حداکثری ایالات متحده از لحاظ نظامی نیز اقداماتی در جهت مهار ایران انجام داده است. در هشتم آوریل ۲۰۱۹ ایالات متحده سپاه پاسداران را جزو گروه‌های تروریستی اعلام کرد. در بیانیه کاخ سفید این اقدام به دلیل پشتیبانی مالی، تسلیحاتی و آموزشی از حزب الله لبنان، حماس و حوثی‌های یمن صورت گرفته است. اعزام ناو هواپیمابر آبراهام لینکلن به خلیج فارس در جهت مقابله با تحرکات نظامی ایران برخوردهای غیر مستقیم نظامی در میدان سوریه، تلاش سنتکام برای تضعیف موقعیت سیاسی و میدانی متحدان نظامی ایران در عراق از دیگر اقدامات آمریکا برای تحمیل فشارهای نظامی به ایران بوده است. در آخرین اقدام نیز ترور شهید سلیمانی به نوعی سطح تنش‌ها بین ایران و آمریکا را وارد مرحله جدیدی کرد (گل محمدی و وزیربان، ۱۴۰۰: ۱۰).

آمریکایی‌ها همچنین به طور دوجانبه به عقد قراردادهای نظامی با همپیمانان خود در منطقه پرداخته‌اند. هدف این قراردادهای نظامی افزایش قدرت نظامی کشورهای متحد آمریکا بوده است. از منظر آمریکا توافق برجام و پذیرش ایران هسته‌ای منجر به حضور

و اقتدار منطقه‌ای و هدایت موثر محور مقاومت در منطقه غرب آسیا در برابر سیاست‌های آمریکا و هم‌پیمانانش بویژه رژیم صهیونیستی شده است، ضمن اینکه حضور موثر ایران در جبهه مبارزه با تروریسم تکفیری و ارتقای توانمندیهای بازدارنده موشکی پس از برجام توانسته است ج.ا.ایران را در کنار هم‌پیمانان منطقه‌ای خود به عنوان یک قدرت فرامنطقه‌ای مطرح نماید. از آنجا که مسئله خاورمیانه و جنوب غرب آسیا با حضور دو بازیگر مورد وثوق ترامپ یعنی رژیم صهیونیستی و عربستان پاشنه آشیل آمریکا در سیاست خارجی است؛ لذا دولت آمریکا تلاش میکند تا با مهار ایران، این منطقه برای همیشه بازآرایی شود. از منظر آمریکا حل پایدار مسئله خاورمیانه به معنای تغییر وضعیت و تغییر رفتار بازیگران اصلی آن از جمله جمهوری اسلامی ایران در این منطقه خواهد بود. تلاش آمریکا برای فروش تسلیحات به رژیم عربستان و از سوی دیگر حمایت مستقیم از سیاست‌های رژیم صهیونیستی در منطقه و همچنین تاثیرگذاری این دو بازیگر اصلی در منطقه در حمایت از خروج دولت آمریکا از برجام را می‌توان در این راستا تفسیر نمود (افتخاری و خیراتی، ۱۳۹۸: ۱۳۸).

آمریکا پس از آغاز ریاست جمهوری دونالد ترامپ در ژانویه سال ۲۰۱۷ به یکی از تامین‌کنندگان اصلی تجهیزات نظامی عربستان سعودی تبدیل شد. ترامپ پس از پیروزی در انتخابات اولین سفر خارجی خود را به عربستان سعودی اختصاص داد که سران دو کشور در این دیدار قرارداد فروش تسلیحات ۱۱۰ میلیارد دلاری را امضا کردند. این مبلغ بخشی از ۴۷۰ میلیارد دلاری بود که ریاض پذیرفت طی ۱۰ سال آینده در بخشهای گوناگون صنعت آمریکا سرمایه‌گذاری کند (عباسی و حمیدفر، ۱۳۹۹: ۱۴). آمریکا تلاش می‌کند پس از خروج از برجام ضمن کاهش میزان نفوذ ایران در منطقه به یک تقسیم‌کار منطقه‌ای با بازیگران اصلی از طریق موازنه قدرت و مهار چندگانه دست یابد. در این وضعیت گام کلیدی کاهش مناطق تحت نفوذ و حذف ایران از بازیگری در منطقه است. در مقابل پیگیری موازی جهت تقویت و حمایت شدید از رژیم صهیونیستی و عربستان در جهت بازبینی و موازنه قدرت منطقه‌ای است که قدرت آن‌ها به واسطه شکست داعش رو به کاهش گذاشته است (افتخاری و خیراتی، ۱۳۹۸: ۱۳۹).

۳-۳- اقدامات دیپلماتیک

گام سوم برای موازنه‌سازی در برابر ایران تجمیع قدرت هم‌پیمانان آمریکا از طریق ائتلاف‌سازی بوده است. رژیم‌های سعودی، اسرائیل و آمریکا از گسترش نفوذ ایران شیعی در عراق، لبنان، سوریه، یمن و میان‌گروه‌های فلسطینی نگران هستند. قدرت نظامی ایران

که در توان موشکی و پهپادی آن تبلور یافته و نمونه‌ای از آن را در هدف قراردادن پایگاه آمریکایی عین الاسد می‌توان مشاهده کرد، آنها را با هراس مواجه کرده است. آمریکا از توسعه نفوذ و قدرت ایران در منطقه نگران است و حفظ امنیت و تاج و تخت پادشاهان متحد عرب و رژیم اسرائیل بعنوان متحد راهبردی خود را حیاتی تلقی می‌کند. افزون بر این، مقابله‌جویی با ایران هسته‌ای، مهار جبهه مقاومت و تغییر توازن قدرت در منطقه به ضرر جمهوری اسلامی ایران موجب شده است سه بازیگر مذکور سیاستهای یکسانی را برای مقابله با ج.ا. ایران دنبال کنند (عباسی و حمید فر، ۱۳۹۹: ۱۲).

موازنه منطقه‌ای تحت تأثیر تحولات سیاسی، دگرگونی‌های امنیتی و الگوهای جایجایی قدرت در ساختار سیاسی کشورهای مختلف با تغییرات و دگرگونی‌هایی روبرو می‌شود. به هر میزان که فرایند تغییر در موازنه منطقه‌ای ماهیت فراگیر و گسترده‌تری داشته باشد، طبیعی است که از اثربخشی بیشتری نیز برخوردار است. شواهد موجود نشان می‌دهد که نشانه‌هایی از چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای-بین‌المللی در تحولات خاورمیانه مشاهده می‌شود. این امر را می‌توان زمینه انجام اقدامات چند جانبه برای باسازی موازنه منطقه‌ای و تغییر در جایگاه ژئوپلیتیکی ایران دانست (مصلی نژاد، ۱۳۹۱: ۳۴). نگاه منفی ترامپ به ایران و برجام، انتقادات تند او از سیاست‌های اواما و تلاش برای دستیابی به چیزی که او توافق بهتر می‌خواند، با نزدیکی به رژیم‌های اسرائیل و سعودی تلافی یافت. در این بین اندیشه‌های تندرویی چون میراث و دفاع از آدموکراسی‌ها نیز ترامپ را به برخورد شدیدتر با ایران توصیه می‌کردند. جیمز فیلیس تحلیلگر ارشد بنیاد میراث با ستایش از رویکرد ترامپ در قبال ایران نوشت اواما رویکرد سنتی آمریکا در قبال ایران را قربانی آشتی با این کشور کرد و متحدان آمریکا در منطقه را به خطر انداخت. او با فاصله گرفتن از اسرائیل و عربستان، موجب تثبیت اقتصادی، نظامی و ژئوپلیتیکی ایران شد. در حالی که ما به متحدان خود اجازه غنی‌سازی نداده ایم، اواما برنامه هسته‌ای ایران و تاسیسات آنرا مشروعیت داد و برجام به جای محدودسازی برنامه هسته‌ای، به رفع تحریمها انجامید (علیخانی، ۱۳۹۹: ۷۲). در راستای ائتلاف‌سازی برای برقراری موازنه قدرت چهار ابتکار دیپلماتیک انجام شد که به ترتیب زمانی عبارت بوده‌اند از معامله قرن، کنفرانس ورشو، ناتوی عربی و پیمان ابراهیم.

به دنبال تحلیف دونالد ترامپ به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده در ژانویه ۲۰۱۷ رخی منابع گزارش دادند که دولت جدید در حال آماده‌سازی توافقی جدید برای صلح اسرائیل و فلسطین است. در گفتگوی اول دسامبر ۲۰۱۷ جرد کوشنر مشاور ارشد ترامپ با

حییم سابان، برخی مفروضات اصلی مورد نظر طرح عنوان گردید. او این ابتکار را به عنوان کمکی برای ایجاد ثبات در منطقه توصیف کرد ضمن اینکه به تضعیف نفوذ ایران یاری می‌رساند (ملکی و محمدزاده ابراهیمی، ۱۳۹۹: ۵۲). طرح صلح ترامپ یا آنچه از آن به عنوان معامله قرن یاد می‌شود توسط تیمی به سرپرستی جرد کوشنر تدوین گردیده است. این طرح شامل دو بخش اقتصادی و سیاسی است. کاخ سفید در ژوئن ۲۰۱۹ بخش اقتصادی معامله قرن موسوم به طرح صلح برای شکوفایی را منتشر ساخت. بر این اساس قرار است یک صندوق سرمایه‌گذاری ۵۰ میلیارد شکوفایی دلاری برای ۱۷۹ پروژه زیربنایی و تجاری ایجاد گردد که واشنگتن امیدوار است بخش اعظم مخارج آن را دولتهای ثروتمند حاشیه خلیج فارس و کشورهای اروپایی و آسیایی، همراه با سرمایه‌گذاران بخش خصوصی، تامین نمایند (ملکی و محمدزاده ابراهیمی، ۱۳۹۹: ۵۳).

ترامپ و اعضای دولت او علاوه بر دیپلماسی دوجانبه و چندجانبه در سطح منطقه‌ای به دیپلماسی چندجانبه در سطح بین‌المللی نیز روی آوردند. ترامپ تلاش کرد با ایجاد ائتلافی از متحدان و شرکای منطقه‌ای و بین‌المللی، از کمپین «فشار حداکثری» حمایت کند. اول، ایالات متحده در اواسط فوریه ۲۰۱۹ نشستی را در ورشو، لهستان، سازماندهی کرد تا آشکارا یک ائتلاف ضدایرانی را برای جنگ آینده با ایران راه اندازی کند (Nuruzzman, 2020, A: 6).

ناکامی در تشکیل یک ائتلاف ضدایرانی در ورشو با ابتکارات نافرجام واشنگتن برای ایجاد یک اتحاد نظامی با کشورهای عربی خلیج فارس به اضافه مصر و اردن، چیزی که مطبوعات آن را «ناتوی عربی» نامیدند، برای مقابله با نفوذ فزاینده منطقه‌ای ایران انجام شد. ائتلاف امنیتی پیشنهادی که در ژوئیه ۲۰۱۸ رسماً مطرح شد، چیزی که واشنگتن آن را ائتلاف استراتژیک خاورمیانه نامید، انتظار می‌رفت که به عنوان سنگری در برابر آنچه آمریکایی‌ها تجاوز، تروریسم، افراط‌گرایی ایران می‌نامیدند عمل کند (Nuruzzman, 2020a: 8).

ایده ناتوی عربی ککش زیادی ایجاد نکرد، اما به تدریج در مواجهه با برخی موانع بزرگ، از جمله شکاف قطر با عربستان سعودی و سایر اعضای شورای همکاری خلیج فارس، تنش‌های عربستان و مصر بر سر جنگ داخلی در سوریه، از بین رفت. تلاش‌های ترامپ برای ایجاد ائتلاف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برای رویارویی با ایران، نتایج مورد انتظار را به همراه نداشت. علاوه بر این، ترامپ مجموعه‌ای از اقدامات معکوس را انتخاب کرد، از جمله تروریستی خواندن سپاه و اعمال تحریم‌ها علیه آیت الله خامنه‌ای، و

محمدجواد ظریف، وزیر امور خارجه، که ظاهراً مواضع ایران را سخت‌تر کرد (Nuruzzman, 2020, A: 7).

پیمان ابراهیم اوج تلاش‌های دیپلماتیک ایالات متحده برای ائتلاف‌سازی در برابر ایران بوده است که البته با توفیق نسبی همراه بوده است. مصر طی پیمان صلح کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸ و سپس اردن هاشمی طی پیمان وادی عربیه در سال ۱۹۹۴ به عادی‌سازی روابط با اسرائیل پرداختند و این رژیم را مورد شناسایی قرار دادند. پیمان ابراهیم تلاش داشت تا تعداد بیشتری از کشورهای عربی را برای شناسایی اسرائیل و برقراری روابط دیپلماتیک کامل با این رژیم ترغیب کند. تا کنون طی پیمان ابراهیم چهار کشور عربی شامل بحرین، امارات متحده عربی، مراکش و سودان رژیم اشغالگر قدس را مورد شناسایی قرار داده‌اند. طی یک دهه گذشته رهبران و مقامات اسرائیلی تلاش‌های فراوانی را جهت تلطیف مناسبات با سایر کشورهای عربی و ایجاد روابط غیر رسمی با آنها انجام دادند که از آن جمله توان به سفر شیمون پرز نخست وزیر وقت اسرائیل به دوحه قطر، دیدار وزیران خارجه بحرین و اسرائیل، سفر نتانیا هو به مسقط در سال ۲۰۱۸ و دیدار با قابوس بن سعید، سلطان وقت عمان و دیدار مقامات اسرائیلی با مقامات سعودی در دوره ملک سلمان و همکاری‌های پنهانی آنها در دوره‌های گوناگون اشاره داشت. همچنین بارها وزیران اسرائیلی و تیم‌های ورزشی اسرائیل برای حضور در نشست‌ها و مسابقات بین‌المللی به ابوظبی و دبئی سفر کردند. در همین راستا در ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۰ امارات متحده عربی و بحرین با توجه تحولات تاریخی در مناسبات کشورهای عربی با اسرائیل و همچنین عوامل درونزا و برونزای منطقه‌ای و بین‌المللی توافق صلحی با اسرائیل در جهت عادی‌سازی روابط کامل دیپلماتیک به امضا رسانده‌اند به به توافق ابراهیم شناخته می‌شود (اختیاری امیری و محمدی، ۱۴۰۰: ۱۰۲-۱۰۱).

نتیجه‌گیری

نظام تک‌قطبی نظامی ناپایدار و گذرا است، همانطور که تجربه هژمونی لیبرال در سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده نشان داد تعهد امریکا به ترویج ارزشهای امریکایی برای رسیدن به صلح امریکایی و ایجاد نظم نوین جهانی به دلیل هزینه‌های زیاد سیاسی و اقتصادی موجب بروز مشکلاتی برای ایالات متحده شد. در کنار این امر قدرت-یابی رقبای امریکا یعنی چین، روسیه و اتحادیه اروپایی در زمانی که آمریکایی‌ها سرگرم مشکلات جنگ در افغانستان و عراق بوده‌اند موجب گشت تا رهبران ایالات متحده به بازاندیشی در سیاست خارجی و استراتژی کلان خود روی بیاورند. نتیجه این امر بازگشت

به استراتژی موازنه‌سازی کرانه‌ای بوده است که ایالات متحده به عنوان یک هژمون منطقه-ای و یک قدرت دریایی می‌بایست مانع از ظهور هژمونهای بالقوه در سایر مناطق جهان می‌شد. یکی از این مناطق خاورمیانه بوده است که آمریکایی‌ها ابتدا در دوران اوباما از طریق احاله مسولیت به متحدان منطقه‌ای خود اولویت سیاست خارجی ایالات متحده را به مهار قدرت روزافزون چین اختصاص دادند. ترامپ اما رویکرد دیگری در پیش گرفت. سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوره ترامپ متأثر از استراتژی موازنه‌سازی کرانه‌ای با هدف موازنه‌سازی در برابر جمهوری اسلامی ایران تدوین شد که به کارزار فشار حداکثری موسوم گشت. در این کارزار ایالات متحده به جهت برقراری موازنه قدرت در خاورمیانه از طریق وضع تحریم‌های مالی و تجاری در صدد تضعیف ایران برآمد. از دیگر سو با همکاری نظامی با متحدان و شرکای منطقه‌ای خود و تقویت توانمندیهای نظامی آنها و ائتلاف سازی در جهت تجمیع قدرت متحدانش در صدد برقراری توازن قدرت بین ایران و این دسته از کشورهای خاورمیانه برآمده است.

در واقع برخلاف تصور برخی از ناظران که هدف سیاست فشار حداکثری را تغییر رژیم در ایران می‌دانستند باید گفت هدف این سیاست موازنه سازی و مهار ایران بود. سیاست تغییر رژیم تنها مربوط به دوره استراتژی هژمونی لیبرال و بویژه دوره ریاست جمهوری بوش پسر بوده است که طی حمله به افغانستان و عراق با سرنگون کردن رژیمهای حاکم در این کشورها به دنبال ایجاد حکومت‌های همسو آمریکا برآمد. به باور نگارندگان جنگ عراق آغاز پایان هژمونی ایالات متحده بوده است. تغییر استراتژی کلان آمریکا حکایت از افول قدرت این کشور دارد. چرخش استراتژیک از هژمونی لیبرال به موازنه‌سازی کرانه‌ای حاکی از عقب نشینی آمریکایی‌ها در نظام بین‌الملل است. از طرفی کارزار فشار حداکثری علیه ایران در نهایت بی‌نتیجه ماند و رئیس‌جمهور بعدی جو بایدن در صدد احیای برجام از طریق گفتگو و مذاکره با ایران بوده است. این امر اهمیت حیاتی حفظ برنامه‌ای و دستاوردهای آن و همینطور برنامه موشکی و افزایش توان نظامی کشور در جهت ایجاد بازدارندگی را نشان می‌دهد.

منابع و مآخذ:

مرشایم، جان (۱۳۹۳)، **تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ**، ترجمه غلامعلی چگنی زاده، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

مصلى نژاد، عباس (۱۳۹۱)، پیامدهای بی ثباتی امنیتی بر موازنه قدرت در خاورمیانه، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، دوره هشتم، شماره سوم.

مصلى نژاد، عباس (۱۳۹۴)، تأثیر سیاست تحریم بر مذاکرات هسته‌ای ایران، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، دوره یازدهم، شماره سوم.

مصلى نژاد، عباس (۱۳۹۴)، سیاست گذاری اقتصاد سیاسی نفت و تحریم‌های بین‌المللی ایران، **فصلنامه پژوهشنامه علوم سیاسی**، دوره دهم، شماره سوم.

ملکی، محمدرضا و محمدزاده ابراهیمی، فرزاد (۱۳۹۹)، چشم‌انداز صلح خاورمیانه در سایه عادی‌سازی روابط اسرائیل و جهان عرب، **فصلنامه مطالعات بین‌المللی**، دوره هفدهم، شماره سوم.

Brands, Hal (2018). **American grand strategy in the Age of Trump**. Brookings Institution Press .Washington D.C.

Dombrowski, Peter and Reich, Simon (2017). "Does Donald Trump have a grand strategy?" **International Affairs**. vol. 93

Hymans, Jacques (2012). "Botching the Bomb". **Foreign Affairs**. Vol. 90

Kroenig, Mathew (2018). "The Return to the Pressure Track: The Trump Administration and the Iran Nuclear Deal". **Diplomacy & Statecraft**. vol. 29

Mearsheimer, John J. and Stephen M. Walt (2016). "The Case of Offshore Balancing: A Superior U.S. Grand Strategy". **Foreign Affairs**. Vol. 4

Mearsheimer, John J (2011). "Imperial by Design". **The National Interest**. Vol. 111

Nuruzzaman, Mohamed (2020). "President Trump's 'Maximum Pressure' Campaign and Iran's Endgame." **Strategic Analysis Journal**. Vol. 44

Nuruzzaman, Mohamed. (2020). "Why BRICS Is No Threat to the Post-war Liberal World Order". **International Studies**. vol. 57

اختیاری امیری، رضا و محمدی، محمدرضا (۱۴۰۰)، تأثیر مناسبات رژیم صهیونیستی با کشورهای حوزه خلیج فارس بر سیاست همسایگی ایران، **فصلنامه سیاست خارجی**، دوره سی و پنجم، شماره سوم.

افتخاری، اصغر و خیراتی، عباس (۱۳۹۸)، راهبردهای پس‌برجامی آمریکا علیه امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، **فصلنامه امنیت ملی**، دوره یازدهم، شماره سوم.

دهشیری، محمدرضا و دیگران (۱۳۹۹)، پیامدهای سیاسی و اقتصادی خروج آمریکا از برجام برای ایران در دوره ترامپ و آغاز دوره بایدن، **فصلنامه مطالعات بین‌المللی**، دوره هفدهم، شماره سوم.

رحمتی پور، لیلیا (۱۳۹۹)، اقتصاد سیاسی سیاست حذف ایران از معادلات انرژی جهانی توسط ایلات متحده آمریکا، **فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران**، دوره سوم، شماره دوم.

شاپوری، مهدی و پورسعید، فرزاد (۱۳۹۷)، دولت ترامپ و شوروی سازی جمهوری اسلامی ایران؛ چرایی و چگونگی، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، دوره بیست و یکم، شماره سوم.

عباسی، مجید و حمیدفر، حمیدرضا (۱۳۹۹)، اتحاد عربستان سعودی و اسرائیل با آمریکا و پیامدهای آن بر موازنه قدرت و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه، **فصلنامه مطالعات بین‌المللی**، دوره هفدهم، شماره سوم.

عباسی، مجید و طاهری، طاهر (۱۳۹۸)، راهبرد موازنه فراساحلی آمریکا در خاورمیانه و پیامدهای آن برای ایران، **فصلنامه روابط خارجی**، دوره یازدهم، شماره اول.

علیخانی، مهدی (۱۳۹۹)، بررسی راهبرد فشار حداکثری ترامپ بر ایران از منظر قدرت اجبار، **فصلنامه مطالعات بین‌المللی**، دوره هفدهم، شماره اول.

قیصری، محمد و باقری ابراهیم (۱۴۰۰)، راهبرد منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا؛ تهدیدسازی از اقدامات منطقه‌ای ایران، **فصلنامه راهبرد**، دوره سی ام، شماره دوم.

گریفیتس، مارتین (۱۳۹۱)، **نظریه روابط بین‌الملل برای قرن بیست و یکم**، ترجمه علیرضا طبیب، تهران: نشر نی.

گریفیتس، مارتین و اوکلاگان، تری (۱۳۸۸)، **مفاهیم کلیدی روابط بین‌الملل**، ترجمه محمد امجد. تهران: میزان.

گل محمدی، ولی و وزیریان، امیرحسین (۱۴۰۰)، سیاست فشار حداکثری آمریکا و راهبرد مهارگریزی ایران، **فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای سیاسی**، دوره ششم، شماره اول.

لیتل، ریچارد (۱۳۸۹)، **تحول در نظریه‌های موازنه قوا**، ترجمه غلامعلی چگنی زاده، تهران: ابرار معاصر تهران.

Porter. Patrick (2018). "Why America's Grand Strategy Has Not Changed: Power, Habit, and the U.S Foreign Policy Establishment" **International Security**. Vol. 42

Simon. Steven (2018). "Iran and President Trump: What is the Endgame?" **Survival**, vol. 16

Walt. Stephen M (2018). " US grand strategy after the Cold War: Can realism explain it? Should realism guide it?" **International Relations**. Vol. 32

:/